

معرفی کتاب «خاطرات سوگواری»

«تنهایی» یعنی چه؟



علی باقریان

رولان بارت، فیلسوف و نویسنده فرانسوی، در شصت وپنج سالگی، مادر هشتاد وچهارساله اش رااز دست داد، واز فردای روز فوت مادرش شروع کردبه نوشتن یادداشت های روزانه وبسیارکوتاهای درباره این رویداد هولناک، یادداشت هایی روی کاغذهایی کوچک، بامحتوایی موجزومختصر، اما مهیب وزرّف. یادداشت هایی که «به قصد انتشار نوشته نشده اند»(ص۱۱) و-چه بسا-سنگ بنای اثر دیگری از بارت بوده اند؛ اثری که اجل، مهلت اتمام آن را به او نداد؛ چراکه بارت، حدوداسه سال پس از مرگ مادرش، بر اثر جراحات ناشی از تصادف با ماشین ون متعلق به یک خشک شویی، در۲۵مارس ۱۹۸۰میلادی از دنیارفت. جالب است بدانیم که این یادداشت ها در سال ۲۰۰۹و به صورت یک کتاب کوچک چاپ شد. نسخه فارسی شده این اثر، برگردان ترجمه انگلیسی آن است با نام "Mourning Diary" که اتفاقا به قلم یکی از دوستان بارت از زبان فرانسوی به انگلیسی ترجمه شده است، دوستی که مادر بارت را ۱۰سال قبل از فوتش ملاقات کرده و خاطره ای از آن دیدار را در انتهای کتاب آورده است. در ادامه، ضمن نقل پاره ای از یادداشت های نویسنده، به هفت نکته درباره کتاب اشاره خواهیم کرد:

۱- یکی از زمینه های تخصصی بارت، زبان شناسی وکندوکاودرباره زبان است، بنابراین اصلانیاید شگفت زده شویم اگر در یادداشت ۱۲۹کتبر۱۹۷۷(تنها چهارروز پس از مرگ مادر) به چنین نوشته ای برمی خویم: «در جمله 'او (she) دیگر رنج نمی کشد'، ضمیر 'او' به چه چیزی یا به چه کسی ارجاع می دهد؟ آن زمان حال چه معنایی دارد؟» درمجموع، دقت های فلسفی و زبانی نویسنده درباره مرگ، زندگی، سوگواری و مواردی از این دست در سرتاسر کتاب مشهود است.

۲- به موازات نوشته های فلسفی، پاره ای از یادداشت ها سرتاسر از بار عاطفی اند. به عنوان نمونه، در یادداشت ۱۹نوامبر۱۹۷۷می خوانیم: «درهم ریختگی جایگاه ها: برای ماه ها، من مادر او بودم، انگار دخترم را از دست داده ام». (ظاهرا، مادر بارت در اواخر عمر بیمار بوده و نیاز به مراقبت داشته است). یا، حدودا یک ماه پس از فوت مادر، نویسنده چنین نوشته است: «یا چه کسی می توانم این پسرش را طرح کنم وامیدی به پاسخ داشته باشم؟ آیا اینکه بدون کسی که دوستش داشته ای، قادر به زندگی باشی به معنای این است که او را کمتر از آنچه فکر می کردی، دوست داشته ای؟»

۳- مترجم محترم فارسی، در مقدمه کوتاه و عالمانه خود بر کتاب، به نقل از آبریس مرداک، باتونی فیلسوف و نویسنده ایرلندی، آورده است که «داغ دیده جز با داغ دیده نمی تواند ارتباط برقرار کند»، شاید به این دلیل که وضع و حال روحی فرد داغ دیده را فقط کسی می تواند درک کند که خودش طعم تلخ فقدان را چشیده باشد، به عنوان مثال، بارت در یادداشت متعلق به روز ۱۱نوامبر۱۹۷۷چنین آورده است: «تنهایی» یعنی اینکه کسی را در خانه نداشته باشی که بتوانی به او بگویی: 'فلان ساعت به خانه بازخواهم گشت' یا کسی که صدایش بزنی و بگویی: 'من اینجا، من آمدم'. او چه تکان دهنده وترسناک است این تعریف از تنهایی؛ تعریفی که شاید فقط 'تنهاییان' درک کنند.»

۴- در یادداشت ۴نوامبر۱۹۷۷، که مشابه بیشتر یادداشت هاکوتاه و-در اینجا فقط شامل چهار جمله است، می خوانیم: «نگویید 'سوگواری'؛ این عبارت بسیار روان کاوانه است. سوگوار نیستیم، رنج می کنیم». این جملات تعریضی است بر دانش روان کاوی و تلاش هایی که روان کاوان برای کاهش اثرات و عواقب ناشی از فقدان انجام می دهند، و به شدت یادآور ایده های غزاله صدر، دختر روان شاد دکتر حمید رضا صدر، که در کتاب «سین سوگ، عشق» مطرح کرده است؛ کتابی خواندنی درباره آخرین نظریه های روان شناسی درمورد سوگواری و-در عین حال-تجربه های شخصی نویسنده پس از مواجهه با مرگ پدر.

۵- اینکه که بحث کتاب «سین سوگ، عین عشق» به میان آمد، اجازه دهد به یک نکته دیگر نیز اشاره کنم که یکی از موضوعات محوری آن کتاب است، و-در عین حال- بنابه آنچه در «خاطرات سوگواری»، می خوانیم، ظاهرا، یکی از دغدغه های مهم بارت، این موضوع مهم چیزی نیست جز باورهای شایع، اما غلط، درباره سوگواری. مراحل آن، و-مخصوصا- شیوه های اتمام بخشی به بازماندگان. به عنوان نمونه، دریادداشت ۱۹مارس ۱۹۷۸آمده است: «من و خواهرم به شکلی متناقض (چون مدام به ما می گویند: کار کنید!، 'خودتان را سرگرم کنید'، 'به ملاقات دوستانتان بروید') حس می کنیم اوقاتی که سرمان شلوغ است، حواسمان پرت است؛ اوقاتی که دیگران دنبالمان هستند و ما را به بیرون فرامی خوانند، بیش از هر زمان رنج می بریم. درون بودگی، آرامش و انزوا احساس بدیختی مان را کاهش می دهد.»

۶- بارش نخستین برف در پاریس، پس از مرگ مادر، بارت را به نوشتن این جملات ترانگیزخته است، «به خود می گویم و از آن رنج می برم، او هرگز دوباره برای دیدن برف اینجا نخواهد بود، یا برای اینکه من برای او توصیفش کنم»، این جملات، حقیق را به یاد آمدن نخستین بهار پس از وفات مادرم (در مرداد ۱۴۰۰ شمسی) انداخت. خاطرم هست که در آن زمان این بیت درخشان «سایه»، ذکر مدامم بود: «نه لب گشایدم را گل، نه دل کشد به نیبید/ چه بی نشاط بهاری که بی رخ تو رسید»؛ و چه ترکیب شاعرانه و شگفت انگیزی است این «بی نشاط بهار»!

۷- نقل قول مشهوری است از نیچه، تقریبا بدین مضمون که هنر، رنج زیستن را کاهش می دهد، چنین به نظر می رسد که می توان از هنر برای کاستن رنج ناشی از سوگواری نیز بهره برد. بارت، در کتاب «خاطرات سوگواری»، فراوان به رمان ها، فیلم ها، تئاترها و شعرهایی که می خواند، اشاره می کند، به عنوان نمونه، دریکی از یادداشت ها، گریزی می زند به این هایکو دل نشین از باشو، هایکوسرای بزرگ ژاپنی (۱۶۴۴-۱۶۹۴ میلادی): «ما برای مدتی طولانی/ در سکوتی بی نهایت نشستیم.»

در پایان، اجازه دهید این نوشته ناقابل را تقدیم کنم به یکی از دوستان قدیمی و یکرنگ و باصفا که مدتی

است در غم از دست دادن

مادر بزرگوارش سوگوار است؛

به یاد تمام مادران سفرکرده

که به فرمایش حافظ «گویی از

بود/ بار بریست و به گردش

نرسیدیم و برفت.»

«خاطرات سوگواری» نوشته رولان بارت، ترجمه محمد حسین واقف، نشر حرفه هنرمند، ۱۱۴۳ (چاپ نهم)، ۲۷۲ صفحه.

شهریار

شنبه

۱۵ شهریورماه ۱۳۹۹

۱۵

↓

فرهنگ و ادبیات

عکس مصطفی باج

علی باقریان

❖ فرو د آمد از تخت ویله کُنان^{۱۱}

❖ زنان بر سرو گوشت شاهان کُنان^{۱۲}

❖ دور خسار ه^{۱۳} پر خون دل سوگوار

❖ دژم^{۱۴} کرده بر خویشتن روزگار

❖ خروشی برآمد ز لشکر به زار^{۱۵}

❖ کشیدند صف بر در شهر یار

❖ همه جامه‌ها کرده پیروز مرنگ^{۱۶}

❖ دو چشم ابرِ خونین دور رخ باذرنگ^{۱۷}

۱- ویله کُنان: فریاد زنان. ۲- شاه، در حالی که بر سر می کوئید و چنان بر روی خود پنجه می کشید که

پوست را می درید، از تخت پایین آمد. ۳- رخساره: گونه. ۴- دژم: اندوهگین، تیر. ۵- به زار: زاری کنان.

۶- پیروز ه رنگ: به رنگ فیروزه ای و کبود (برای سوگواری). ۷- باذرنگ: بالنگ (که ظاهرا شاعر، با توجه به

زردی اش، چهره ماتم زده رنجور را به آن مانند کرده است). ۸- دژ: جانور وحشی. ۹- مرغ: پرنده.

۱۰- نخچیر: هر حیوانی که شکار می شود یا می کند.

بزرگداشت رضا بروسان و رومنایی از مجموعه اشعار او در «شهر کتاب» مشهد برگزار شد

شاعری که ذوق داشت، شوق هم

خادم^۱ از میان انبوه تصادفات جاده ای در ایران، یکی، در نیمه آذر سال ۱۳۹۰، شوکی به فضای ادبی کشور و به خصوص مشهد، داد، خبر آوردند شاعری، به چهل سالگی نرسیده، به خیل مردگان پیوست. غلامرضا بروسان، که در آن دوران یکی از شاعران شناخته شده مشهد بود، به همراه همسرش الهام اسلامی، که او هم شاعر بود، و دختر خردسالشان، لیلاد، در جاده قوچان جان باختند. شعر بروسان اما به بقا ادامه داد، از علائم حیات شعر او چاپ مجموعه کامل اشعارش به همت پسرش، مجتبی بروسان، و توسط نشر «مروارید» است که مدت زیادی از انتشار آن نمی گذرد. عصر روز چهارشنبه، بیست و هشتم آذر ۱۴۰۳، مراسمی در «شهر کتاب» مشهد برگزار شد برای بزرگداشت این شاعر و همسر و فرزندش، و البته رومنایی از این مجموعه شعر. حافظ ایمانی شاعر، دبیر و مجری این نشست بود که در آن جمعی از شاعران و دوستان و دوستداران غلامرضا بروسان، از جمله محمدباقر کلاهی اهری، جواد گنجعلی، محمدسعید شاد، جواد کلیدری، رضا عابدین زاده، رضا یآوری، عباسعلی سباهی یونسی، علی عربی، کیمیا تاج نیا، زهرا رضوی، قاسم رفعت حسینی، امیرحسین آتش، افرا لکزایی، بیتا علی اکبری، عاطفه رنگ آمیز، ماشااا... جعفرنیا، ارغوان سرحدی، حسن متین راد، سیدامین موسوی و حسین مهدی پور، شعر خواندند یا درباره او صحبت کردند. آنچه در ادامه می آید، گزیده ای از سخنرانی هاست.

گزارش

● جواد کلیدری:

رضابه شدت به ویرایش شعر معتقد بود
همه ما می دانیم که وارثان و کلمات چقدر مقدس اند و همه زندگی ما مروهون کلمات است و زبان بسیار مهم است؛ مخصوصا در شعر، درکنار تخیل و دیگر عناصر شعری، زبان از اصلی ترین چیزهاست. وقتی دقیق می شوی به کلمات و راز کلمات، می بینی چقدر مردم این سرزمین کلماتشان را هوشمندانه انتخاب کرده اند.

فرض کنید در فارسی، کلمه «آس» داریم که به معنای «سنگ» است. این «آس» در فرهنگ ما و در کاربرد آن، وقتی می خواهیم کندم را آرد کنیم، هنگامی که سنگ توسط آب می چرخد می شود «آسیاب»، توسط باد می چرخد می شود «آسیاد»، توسط دست می چرخد می شود «دستاس»، توسط حیوانات- و بیشتر الاغ- می چرخد می شود «خراس» و... به همین نسبت- گردش فلک و افلاک به سبب اینکه مدور بود و می چرخید، می شد «آسمان»؛ این اواخر متوجه شدم که «آستانه» در را هم به سبب اینکه پاشنه در قرار می گیرد روی سنگی و می چرخد و مدور است، می گوئیم «آستانه»، می خواهم بگویم چقدر هوشمندانه کلمات را انتخاب می کردند، با اینکه همه شان شاعر نبودند.

چرا این بحث کلمه را به کار بردم؟ یادم می آید رضا خداپایمر-ز همان طورکه جواد گنجعلی گفت، شوق زیادی برای شعرخواندن داشت، حتی شعری که کامل نبود، وقتی غزل یا شعرنویی را شروع کرده بود و حتی سه سطرش را نوشته بود، برای ما می خواند. اما، سری بعد که همدیگر را می دیدیم، یک چیز دیگری می گفت، دفعه بعدیک چیز دیگر، یعنی رضابه شدت به ویرایش شعر معتقد بود، بسیار روی کلمات تسلط داشت و به شدت سعی می کرد بهترین کلمه را انتخاب کند که پیش و پس آن هم بهش بیاید و ریتم خیلی خوبی از آن دربیآورد و-همان طور که همه می دانیم- به طور نسبی موفق هم بود.

همچنین، رضا بسیار شلوغ و پرجنب و جوش بود، بسیار از تنهایی فرار می کرد، فرار می کرد به جمع، به شدت جمع را دوست داشت.

● رضا عابدین زاده:

به شعر خراسان شور و نشاط داد
شور و نشاطی که رضا بروسان به شعر خراسان داد، هیچ کس دیگری نداد و واقعا هیچ کس نتوانست آن انرژی را تا آن حد به بقیه منتقل کند. او بقیه را وادار می کرد به شعر گفتن، یادم هست با جواد گنجعلی می آمدند در بولوار جلو خانه ما و وادارم می کرد شعر بگویم. شعر برای رضا جدی بود و کاری می کرد که شعر برای دیگران هم جدی باشد؛ اصلا مثل یک رقابت به آن نگاه می کرد.

افزود: «یکی از برنامه های مهم در دستورکار هیئت مدیره فلی خانه مطبوعات و رسانه های خراسان رضوی، برگزاری سالانه جشنواره مطبوعات، خبرگزاری ها و پایگاه های خبری خراسان رضوی در هیئت مدیره این خانه خبر داد.

به گزارش روابطط عمومی خانه مطبوعات و رسانه های خراسان رضوی، نینامین یوسف زاده



● رضا یآوری:

برای رضاهیچ چیز به جز شعر جدی نبود
برای رضا هیچ چیز به جز شعر جدی نبود، نه روابط اجتماعی، نه ناراحتی، نه خوشحالی، هیچ چیز برایش جدی نبود. حالا ما ویرایش شده درباره کسانی که از بینمان رفته اند، حرف می زنیم. هیچ کدام از ما پیامبر و معصوم نیستیم. رضا قطعاً از نظر رفتاری مشکلاتی داشت، خوبی هایی هم داشت. کسی نیست از دوستان رضا که با او دعوای نکرده باشد. ولی بهتر است که ما همدیگر را ببخشیم؛ ناچاریم همدیگر را ببخشیم. ما زیاد نیستیم. ولی من ندیده بودم کسی به اندازه رضابه قول ماسبزواری هـ. «در خودش بُغْلُد» برای شعر. واقعا عجیب بود، و این به نظرم نقطه امن رضا بود. رضا هیچ جای زندگی اش این قدر محکم راه نمی رفت که وقتی در شعر قدم برمی داشت.

● علی عربی:

در زمانی خاص با کسانی خاص آشناشدن، موهبت است
ادبیات، اگر وظیفه ای دارد، وظیفه اش این است که ناشناخته ها را بیآورد، رو، نه اینکه خودش را بیآورد. رضا آدمی بود که با همه بود، هر کسی ۱۰ خاطره با رضا دارد، اما همیشه در هر انسانی، رازهایی هستند که هیچ گاه به زبان در نمی آیند. رضا بروسان شعرهایش را به رضا ضیایی مدیون است، اما هیچ کس او را نمی شناسد، همین طور یحیی نجوا که در «کافه درویش» بود و از همه ما شاعرتر بود و رضا تحت تأثیر او بود. دوستی گفت: «چرا ه می گویی کافه درویش؟» گفتم زندگی یک شانس است و بعد رفیق هایی که پیدا می کنی، یک شانس دیگرند، بعد کسانی که با آن ها زندگی می کنی، یک شانس دیگر است و همین طور بین اتفاقات زندگی له ولورده می شوی تا چه بشوی. بله، در یک زمان خاص با کسانی خاص آشناشدن، موهبت است. شمس مولانا اگر به هم بر نمی خوردند، چه می شد؟

● محمدباقر کلاهی اهری

رضابروسان هم ذوق داشت و هم شوق
دو لغت در زبان فارسی داریم؛ یکی «ذوق» و یکی «شوق»، که در همه عرصه ها ای شود پیاده کرد؛ در زمینه شعر هم همین طور است. بعضی ها ذوق شعر دارند و از همان اول هم که شروع می کنند، این محسوس است، اما ممکن است چندان شوقی نداشته باشند که حالا اسمی هم در کنند یا اسمشان در روزنامه ای بیاید. حتی خیلی هم دنبال شعر گفتن نیستند، که نوشتن یک سری مثنویات در چارچوب کلمات است؛ چون هرچه به کلمه تبدیل می شود، یک جورهایی می میرد. بعضی ها خیلی دنبال این نیستند که ذوق خودشان را به عرصه ظهور برسانند، سعی می کنند در درون خودشان زندگی کنند؛ در آن جهانی که به آن ها عرضه شده است. بعضی ها هم ممکن است [فقط] شوقش را داشته باشند که خودشان را به این در و آن در می زند که بگویند ما هم هستیم؛ فکر می کنند خبری است. ولی بعضی ها هستند که هم ذوق دارند و هم شوق. زنده یاد رضا بروسان هم ذوق این کار را داشت و هم بسیار زیاد شوق این کار را داشت. من کمتر کسی را دیده ام که اندازه او خودش را، به اصطلاحی، بعد از او، شعرهایی گفته شد «پرزنت» کند. این خیلی هنر مهمی است که یک نفر بتواند از بیرون شعر هم، دست به خلاقیت بزند. آقای بروسان خودش را خلق کرد، به لحاظ محتوا و درون، که خیلی هم نمی خواهم مبالغه کنم که بگویم خیلی کار شگفت انگیزی کرد؛ بعد از او، شعرهایی گفته شد که بسیاری اش، از بعضی شعرهای او بدتر نبود و شاید بهتر هم بود. ولی مهم این است که رضا بروسان توانست خودش را اثبات کند، توانست خودش را خلق کند. کسانی که در وادی شعر جدید بودند، مراحل را طی می کردند. فکر می کنم رضا بروسان آن دوره را خیلی با دور تند طی کرد و وارد جرگه ای شد که در آن جرگه مقداری راه ها طی شده بود. ایشان شعرهای خوبی دارند و بسیاری از شعرهایش هم تمرین است برای رسیدن به آن شعرهای خوب. بعد از مدتی، این اواخر یک دگردیسی در او حس می کردم که فضیلتی برای اوست. او داشت از آن پروتکل هایی که خودش برای شعر وضع کرده بود، عبور می کرد. می دانید که شعر وقتی در چارچوبی قرار می گیرد، نابود می شود. رضا توانست از مرحله ای از شعر که در اوایل هرکسی به آن روی می آورد، عبور کند.

که با حضور همه اعضا و مدیر در دفتر این خانه برگزار شد، مصوب شد که دومین دوره این جشنواره امسال برگزار شود. در این جلسه، همچنین، درباره بخش ها و محورهای دومین دوره، حامیان مالی و دیگر جزئیات جشنواره گفت وگو و مقرر شد فراخوان آن به زودی منتشر شود.»

افزود: «یکی از برنامه های مهم در دستورکار هیئت مدیره فلی خانه مطبوعات و رسانه های خراسان رضوی، برگزاری سالانه جشنواره مطبوعات، خبرگزاری ها و پایگاه های خبری خراسان رضوی بوده که متأسفانه چندین سال مغفول مانده است.»

وی ادامه داد: «در جلسه اخیر هیئت مدیره

با مصوبه هیئت مدیره خانه مطبوعات و رسانه های استان

دومین جشنواره مطبوعات،

خبرگزاری ها و پایگاه های خبری

خراسان رضوی برگزار می شود

خبر